

Spring and Summer 2025, 2 (3), 128-142.

Reproduction of religious structures in the thought of Iqbal Lahori

Abdollah Motevali¹  Mohammad Hasanbeigi ^{✉ 2}  | Rahman Etezadi³ 

1. Professor, Department of History, Arak University, ARAK, IRAN. E-mail: a.motevaly@gmail.com
2. Corresponding Author, Associate Professor, Department of History, Arak University, ARAK, IRAN. E-mail: mohaamad.beigi@gmail.com
3. Master of Arts in Islamic History, Faculty of Humanities, Arak University, ARAK, IRAN. E-mail: rahmanetezadi7@gmail.com

Article Info	ABSTRACT
Article type: Research Article history: Received: 31 January 2025 Accepted: 21 July 2025 Published online: 6 September 2025 Keywords: Iqbal Lahori, religious dynamism, ijtiḥad, Quran, Hadith.	Muhammad Iqbal Lahori, a prominent thinker of the Islamic world, has proposed ijtiḥad as a tool for religious dynamism and transformation with a new approach to the concept of hadith. He believed that hadith, along with the Quran, is one of the main sources of Sharia, but its interpretation should be done by taking into account the requirements of the time. From Iqbal's perspective, ijtiḥad is an essential force for adapting religious teachings to social and political developments. The main question of the research is how Iqbal interpreted hadith in the context of ijtiḥad and what criteria does he offer for adapting it to contemporary needs? The research hypothesis is based on the fact that Iqbal Lahori considered hadith not merely as a set of fixed propositions, but as a dynamic and interpretable source in the direction of religious and social transformation.
Cite this article: Motevali, Abdollah, Hasanbeigi, Mohammad, Etezadi, Rahman. Second. (2025). Reproduction of religious structures in the thought of Iqbal Lahori. <i>New Researches in the Studies of the History of Islam and Iran</i>, 2 (3), 128-142.	
 © The Author(s). Publisher: Lorestan University.	
DOI: http://doi.org/10.22034/nrihs.2025.2059397.1044	

سال دوم، شماره دوم (پیاپی ۳)، بهار و تابستان ۱۴۰۴، ۱۲۸-۱۴۲.

بازتولید ساختارهای دینی در اندیشه اقبال لاهوری

عبدالله متولی^۱ | محمد حسن بیگی^۲ | رحمان اعتضادی^۳

۱. استاد گروه تاریخ، دانشگاه اراک، اراک، ایران. رایانامه: a.motevaly@gmail.com
۲. دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه اراک، اراک، ایران. رایانامه: mohaamad.beigi@gmail.com
۳. کارشناسی ارشد تاریخ اسلام، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه اراک، اراک، ایران. رایانامه: rahmanetezadi7@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: پژوهشی	محمد اقبال لاهوری، متفکر برجسته جهان اسلام، با رویکردی نوین به مفهوم حدیث، اجتهاد را به عنوان ابزاری برای پویایی و تحول دینی مطرح کرده است. او بر این باور بود که حدیث، در کنار قرآن، یکی از منابع اصلی شریعت است، اما تفسیر آن می بایست با در نظر گرفتن مقتضیات زمان صورت بگیرد. از دیدگاه اقبال، اجتهاد نیرویی ضروری برای انطباق آموزه‌های دینی با تحولات اجتماعی و سیاسی است. پرسش اصلی پژوهش این است که اقبال چگونه حدیث را در بستر اجتهاد تفسیر کرده و چه معیارهایی برای تطبیق آن با نیازهای معاصر ارائه می دهد؟ فرضیه تحقیق بر این مبنا است که اقبال لاهوری حلیت رانه صرفاً به عنوان مجموعه‌ای از گزاره‌های ثلثت، بلکه منبعی پویا و قابل تفسیر در راستای تحول دینی و اجتماعی می دانست.
تاریخ دریافت:	
۱۴۰۳/۱۱/۱۲	
پذیرش نهایی:	
۱۴۰۴/۰۴/۳۰	
تاریخ انتشار:	
۱۴۰۴/۰۶/۱۵	
کلیدواژه‌ها:	
اقبال لاهوری، پویایی دینی، اجتهاد، قرآن، حدیث.	

استناد: متولی، عبدالله، حسن بیگی، محمد، اعتضادی، رحمان (۱۴۰۴). بازتولید ساختارهای دینی در اندیشه اقبال لاهوری. پژوهش‌های نوین در مطالعات تاریخ اسلام و ایران، سال دوم، شماره ۲ (۳)، ۱۲۸-۱۴۲.



© نویسندگان.

ناشر: دانشگاه لرستان.

۱. مقدمه

تحلیل جایگاه حدیث در اندیشه متفکران اسلامی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است. محمد اقبال لاهوری، یکی از برجسته‌ترین اندیشمندان جهان اسلام، حدیث را نه تنها منبعی برای استنباط احکام، بلکه راهنمایی برای پویایی و تحول دینی می‌داند. او در نوشته‌های خود بارها بر ضرورت اجتهاد و بازنگری در فهم سنت تأکید کرده و معتقد است که حدیث، اگر در چارچوبی انعطاف‌پذیر و عقلانی مورد بررسی قرار گیرد، می‌تواند به عنوان ابزاری برای سازگاری اسلام با شرایط جدید عمل کند. اقبال حدیث را در کنار قرآن، یکی از ارکان بنیادین شریعت می‌داند، اما بر این باور است که همه احادیث یکسان نیستند و باید میان روایاتی که ناظر به شرایط زمانی خاص بوده‌اند و احادیثی که حاوی اصول کلی اسلام هستند، تمایز قائل شد. او با اشاره به حدیث معاذ بن جبل که بر لزوم اجتهاد در صورت نبود نص صریح تأکید دارد، نشان می‌دهد که سنت پیامبر (ص) خود بر ضرورت پویایی فقهی و فکری در اسلام دلالت دارد.

پرسش اصلی پژوهش این است که اقبال چگونه حدیث را در بستر اجتهاد تفسیر می‌کند و چه معیارهایی برای تطبیق آن با نیازهای معاصر ارائه می‌دهد؟ در پاسخ به این پرسش، این مقاله بر آن است تا نشان دهد اقبال لاهوری حدیث را نه صرفاً به عنوان مجموعه‌ای از گزاره‌های ثابت، بلکه منبعی پویا و قابل تفسیر در راستای تحول دینی و اجتماعی می‌بیند.

تحلیل اندیشه‌های دینی محمد اقبال لاهوری در حوزه‌های مختلف، موضوع پژوهش‌های متعددی بوده است که در اینجا به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود. مقاله «بیداری اسلامی در اشعار محمد اقبال لاهوری» (۱۳۹۰) به قلم اخلاقی با تمرکز بر اشعار اقبال، تأثیر اندیشه‌های او را در بیداری اسلامی تحلیل کرده است. نویسندگان با استناد به اشعار فارسی و اردو نشان می‌دهد که اقبال چگونه مفاهیمی مانند

استقلال طلبی، وحدت اسلامی و بازگشت به قرآن را برای خروج از رکود جوامع مسلمان مطرح کرده است. اگرچه این پژوهش به نقش قرآن و سنت در اندیشه اقبال اشاره دارد، اما تمرکز اصلی آن بر جنبه‌های ادبی و سیاسی اشعار است و کمتر به مکانیسم‌های فقهی مانند اجتهاد و تفسیر حدیث پرداخته است. مقاله «اسلام، مدرنیته و تجربه دینی: با رویکرد به مفهوم تجربه دینی از نگاه محمد اقبال لاهوری» (۱۳۹۳) نوشته پورحسن و خلیلی با رویکردی فلسفی به تقابل تجربه دینی در اسلام و مدرنیته پرداخته و تأکید دارد که اقبال با تلفیق مفاهیم مدرن (مانند تجربه دینی) و سنتی (مانند وحی)، به بازتعریف رابطه انسان با خدا پرداخته است. نویسندگان به نقد دیدگاه اقبال در یکسان‌انگاری تجربه دینی و وحی می‌پردازند، اما تحلیل آن‌ها عمدتاً در حوزه فلسفه دین باقی می‌ماند و به سازوکارهای عملی مانند اجتهاد و نقش حدیث در تطبیق شریعت توجهی ندارند. مقاله «جایگاه قرآن و احادیث در اشعار علامه محمد اقبال لاهوری» (۱۴۰۱) که توسط خوشمرام و فرامرزنسب نوشته شده با بررسی اشعار اقبال، تأثیرپذیری او از قرآن و احادیث را تحلیل می‌کند و نشان می‌دهد که اقبال چگونه از آیات و روایات برای القای مفاهیم اخلاقی و اجتماعی استفاده کرده است. با وجود اشاره به جایگاه حدیث، این مقاله به تفکیک اقبال بین احادیث خاص و کلی یا نقش اجتهاد در تفسیر پویای آن‌ها نپرداخته و بیشتر بر جنبه‌های ادبی و عرفانی تأکید دارد.

از این رو می‌توان گفت پژوهش حاضر با تمرکز بر نقش حدیث و اجتهاد به عنوان ابزارهای پویایی دینی، رویکردی نوین نسبت به پژوهش‌های پیشین ارائه می‌دهد. در حالی که مقاله‌های پیشین عمدتاً بر اشعار، تجربه دینی یا تأثیر قرآن متمرکز بودند، این مقاله با تحلیل منابع چهارگانه اجتهاد (قرآن، حدیث، اجماع، قیاس) و تفکیک اقبال بین احادیث

ناظر به شرایط خاص و اصول کلی، سعی می‌کند به مکانیسم‌های تطبیق شریعت با نیازهای معاصر بپردازد. همچنین، تأکید بر تشکیل مجالس قانون‌گذاری مشورتی با مشارکت علما، به عنوان راهکاری برای جلوگیری از تقلید کورکورانه و انحرافات تفسیری، جنبه بدیع این پژوهش است که در آثار پیشین مورد غفلت قرار گرفته بود.

۲. نگاه اقبال لاهوری به پویایی در اسلام

اقبال لاهوری سال‌های زیادی را صرف مطالعه تاریخ، فرهنگ و قوانین اسلامی کرد. این مطالعات به او درک عمیقی از اسلام داد. او ایمان داشت که اسلام دینی پایدار و همیشه معتبر است، اما در عین حال متوجه شد که با تغییر شرایط زمان، نیاز به تفسیر جدیدی از قوانین اسلامی وجود دارد. به نظر او، اسلام نباید محدود به یک دوره خاص باشد، بلکه باید بتواند راه‌حل‌هایی برای مشکلات مختلف ارائه دهد و با دنیای مدرن سازگار شود. اقبال به حرکت و پویایی اعتقاد داشت و رکود را عامل عقب‌ماندگی می‌دانست، او باور داشت هر تغییری که باعث پیشرفت شود، ارزشمند است. خلیفه عبدالحکیم در این زمینه می‌گوید: «از نظر اقبال، هر حرکتی که رکود زندگی را بشکند، مورد استقبال قرار می‌گرفت» (خلیفه عبدالحکیم، ۱۹۸۸م: ۱۴۹). به همین دلیل، او از جنبش‌های سیاسی و اجتماعی جدید در کشورهایی مانند ترکیه و ایران حمایت کرد.

به باور اقبال، اسلام یک دین پویا است و برخلاف دیدگاه‌های سنتی که جهان را ثابت و بدون تغییر می‌دانستند، اسلام بر تحول و پیشرفت تأکید دارد. او تلاش می‌کرد قوانین اسلامی را به شکلی بررسی کند که بتوانند پاسخ‌گوی مسائل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی روز باشند. اقبال معتقد بود اگر اسلام نتواند به نیازهای جامعه پاسخ دهد، مردم ممکن است به آن بی‌اعتماد شوند و به جای استفاده از راهکارهای اسلامی، به سمت روش‌های غربی بروند. در واقع انتقاد

اقبال به کهنگی، رکود و بن‌بست مسلمین این است که دیگر حیات، طراوت و انرژی ندارند و تحت تأثیر بیگانگان از اصل دور شده‌اند و گویی برای خود بت‌هایی ساختند (گورلیا، ۱۹۹۲م: ۲۳). به نظر اقبال لاهوری، اسلام دارای دو ویژگی مهم است: ثبات و تغییر. اصول و قوانین اسلامی ثابت و جاودانه هستند، اما این به معنای رد تغییر و تحول نیست. حرکت و تغییر جزء طبیعی دین اسلام است و از نشانه‌های الهی محسوب می‌شود. از دیدگاه اسلام، زندگی معنوی حقیقتی پایدار است که در عین حال با تغییر همراه است. جامعه‌ای که بر این حقیقت استوار باشد، باید هم ثبات و هم تغییر را در نظر بگیرد، باید اصولی ثابت داشته باشد که نظم و ترتیب زندگی اجتماعی را حفظ کند، چرا که در دنیای تغییرات مداوم، تنها با اصول ثابت است که می‌توان به مسیر خود ادامه داد، اما این ثبات نباید مانع تغییر شود، زیرا تغییر واقعی است که قرآن نیز بر آن تأکید دارد.

در اینجا این سوال مطرح می‌شود: چه چیزی در اسلام باعث حفظ حرکت و تحول می‌شود؟ از نظر اقبال، پاسخ اجتهاد است. اجتهاد در فقه اسلامی به معنای تلاش برای ارائه نظر مستقل در مسائل حقوقی است (نیازی، ۱۹۸۶م: ۲۲۸-۲۲۷). لین لیزار به طور خاص برای تطبیق قولنین اسلامی با مسائل جدید و تغییرات روز به کار می‌رود. اقبال برای تأکید بر اهمیت اجتهاد، به حدیثی اشاره می‌کند:

زمانی که معاذ به یمن فرستاده شد، پیامبر (ص) از او پرسید: چگونه در مسائل مختلف قضاوت خواهی کرد؟ معاذ پاسخ داد: براساس کتاب خدا، پیامبر فرمودند: اگر در کتاب خدا پاسخی نیافتی، چه خواهی کرد؟ معاذ گفت: براساس سنت پیامبر. پیامبر دوباره پرسید: اگر در سنت هم پاسخی نیافتی، چه می‌کنی؟ معاذ پاسخ داد: در این صورت، خود تصمیم می‌گیرم (اقبال لاهوری، ۱۳۶۸: ۱۵۴).

این روایت نشان می‌دهد که در صورت بروز مسائل جدید، باید ابتدا به قرآن و حدیث مراجعه کرد، اما اگر این منابع

درباره موضوعی سکوت کرده باشند، باید با توجه به روح کلی اسلام و اصول جمعی مسلمانان، تصمیم‌گیری صورت گیرد. اقبال به طور خاص درباره کشورهای اسلامی و مشکلات پیش روی آن‌ها بحث می‌کند، اما در عین حال سخنان او به عنوان راهنمای تلاش‌های اجتهادی در کشورهای مختلف اسلامی عمل می‌نماید. علامه همواره تلاش‌های اجتهادی ترکان را ستوده است. او می‌گوید ترک‌ها گامی بسیار شجاعانه برداشته‌اند و پایبندی خود را به اجتهاد در زندگی سیاسی و فرهنگی خویشتن ثابت کرده‌اند و از خواسته‌ها و نیازهای جدید زندگی حمایت نموده‌اند. اگر مردم هند بخواهند اصول و قوانین اسلامی را در عصر حاضر مؤثر نمایند، لازم است میراث ذهنی و فکری خود را بازنگری کرده و آن را مطابق با مقتضیات عصر حاضر پیش ببرند. اقبال معتقد است اگر رنسانس اسلام اجتناب‌ناپذیر باشد، روزی باید ارزش میراث فکری خود را بسنجیم. از نظر او، اجتهاد ضامن رنسانس اسلام است و اسلام به کمک آن می‌تواند پیروانش را در هر عصری از برکات خود بهره‌مند سازد. مستلزم آن است که مسلمانان در هر عصری اجازه داشته باشند مشکلاتشان را نه با راهنمایی پیشینیان، بلکه با مانع‌ها و چالش‌ها حل کنند (گورایا، ۱۹۹۲م: ۲۹). اقبال ضمن آگاهی کامل از ضرورت و اهمیت اجتهاد، جهان اسلام را به مهم دعوت می‌کند. او به این نکته آگاه است که حتی کوچک‌ترین افراط و تفریط در این امر می‌تواند مسلمانان را از دین و ایمان دور کند. چه کسی می‌تواند انکار کند که افراط‌گرایی منجر به درگیری بین افراد، ملت‌ها و مردم می‌شود (حسرت، ۲۰۱۹م: ۳). آزادی اندیشه اهمیت خاص خود را دارد، اما کیفیت اندیشه و تدبیر مهم‌تر و ضروری‌تر است، اما در عین حال با بخش‌هایی از این حرکت ترک که بر خلاف اصول و قوانین اسلامی است مخالف می‌باشد.

۳. سرچشمه‌های اجتهاد در دیدگاه اقبال لاهوری

اقبال طرفدار هیچ تغییری در سرچشمه اساسی و جاویدان اسلام نیست. از نظر او منابع اولیه میراث علمی باشکوه گذشته ما است و با پشت کردن به آن‌ها هرگز نمی‌توانیم به نتیجه درستی برسیم. اقبال بیان می‌کند که ما چهار منبع اساسی برای اجتهاد داریم.

۱-۳. قرآن

منبع اولیه شریعت اسلام است، اما قرآن کتابی از قوانین حقوقی نیست، بلکه ما را به اصول کلی اما اساسی مرتبط با امور زندگی راهنمایی می‌کند. قرآن یک کتاب قانونی نیست، هدف واقعی آن، ایجاد آگاهی بالاتر و بهتر در ذهن انسان از رابطه‌ای است که با جهان هستی و خالق آن دارد. تردیدی نیست که قرآن کریم حاوی اصول و قواعد کلی ماهیت حقوقی نیز است (اقبال لاهوری، ۱۹۵۸م: ۲۵۵).

اقبال لاهوری توجه امت اسلامی را به سبک و سیاق ویژه قرآن کریم جلب می‌کند که جامعیت و جاودانگی قرآن کریم در این است که اصولی اساسی برای هدایت انسان ارائه کرده است که در آن بتوانیم از نیازهای جدید و تقاضاهای متغیر در هر عصر و هر دوره حمایت کنیم. اگر این گونه به آن فکر کنیم، قرآن در درونش مفهومی پویا از زندگی را در خود دارد. بدیهی است کتابی که هدفش این چنین است چگونه می‌تواند ضد تکامل باشد؟ مفهوم پویای زندگی به این معنا نیست که هیچ جنبه‌ای از ثبات در آن وجود ندارد، بلکه عنصری ماندگار در مفهوم زندگی وجود دارد که هرگز نمی‌توان آن را رها کرد. ما نباید فراموش کنیم که زندگی فقط تغییر نیست، بلکه دارای یک عنصر حفظ و ثبات است (اقبال لاهوری، ۱۹۵۸م: ۲۵۶). این جامعیت قرآن است که بنیاد در ارزیابی نهادهای اجتماعی و سیاسی به ویژه در دنیای مدرن مورد توجه قرار گیرد. هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند گذشته خود را فراموش کند، چرا که تاریخ و گذشته هر ملت نقش

تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری هویت و شخصیت کنونی آن ملت دارد.

۲-۳. حدیث

بعد از قرآن، بزرگ‌ترین منبع شریعت اسلام، حدیث پیامبر اکرم (ص) است. باید بین احادیثی که جنبه قانونی دارند و دیگر احادیث تفاوت قائل شویم. علامه اقبال می‌گوید: «در اجتهاد، باید احادیثی را که دارای اعتبار قانونی هستند از احادیثی که جنبه قانونی ندارند، جدا کنیم». اقبال به اهمیت جایگاه حقوقی احادیث اشاره کرده و به نظرات حضرت شاه ولی‌الله اشاره می‌کند. به گفته شاه ولی‌الله، پیامبر (ص) با توجه به سنت‌ها و ویژگی‌های خاص مردم عرب دستورات زیادی صادر کرده است که ممکن است برای دیگر ملت‌ها ضروری نباشد؛ چرا که سنن و خلق و خوی مردم در زمان‌های مختلف متفاوت است.

مبنای اعتبار حدیث، کرامت پیامبر اکرم است. پیامبر اکرم (ص) رسول نبود، بلکه تبیین‌کننده پیام و عمل به آن بود (صابر و سهیل عمر، ۲۰۰۸م: ۷۲). علامه در سخنرانی خود در مورد شاه ولی‌الله می‌گوید: «روش کلی انبیا این است که شریعت براساس آداب و سنن و ویژگی‌های قومی که به آن‌ها مبعوث شده‌اند نازل می‌شود. اما پیامبری که اصول جهانی را در نظر دارد، به هیچ قومی اصول جداگانه نمی‌دهد، بلکه یک ملت واحد را آموزش می‌دهد و از آن به عنوان مقدمه‌ای برای تشکیل قانون جهانی استفاده می‌کند. اما این اصول جهانی در هر زمان و مکانی با توجه به سنت‌های خاص آن ملت به کار گرفته می‌شود. بنابراین، احکام خاص یک ملت ممکن است مختص آن زمان و مکان باشد و لازم نیست برای آینده نیز واجب شوند (اقبال لاهوری، ۱۹۵۸م: ۲۶۶).

علامه اقبال سپس به امام ابوحنیفه اشاره می‌کند که در فقه خود از احادیثی استفاده می‌کرد که مربوط به زمان خاصی بودند و با شرایط مردم آن زمان تطابق داشتند. شاید به همین

دلیل است که امام ابوحنیفه که ماهیت جهانی اسلام را درک کرده بود، از این احادیث صرف نظر می‌کرد. منظور از این احادیث، روایاتی است که به شرایط خاص زمان و مردم مربوط می‌شود. به نظر اقبال اگر نهضت اجتهاد در جهان اسلام به پذیرش بی‌چون و چرا و بدون بررسی احادیث به عنوان منبع قانونی ادامه دهد، این به معنای پیروی کورکورانه از یک امام اهل سنت خواهد بود.

ممکن است برخی گمان کنند که اقبال اهمیت کمی به احادیث داده یا آن‌ها را منکر بوده است، در حالی که این گونه نیست. اگر اقبال چنین دیدگاهی داشت، هرگز احادیث را در وضع قوانین ذکر نمی‌کرد. اقبال تنها مخالف استفاده بی‌رویه و بدون نقد از روایات است. در این زمینه، او مانند علامه رقیم معتقد است بزرگ‌ترین خدمت علمای حدیث به شریعت اسلام این بوده که از تکیه بر تفکر انتزاعی دست کشیده و به اهمیت جزئیات و فردیت هر موضوع توجه کرده‌اند. بنابراین کل تاریخ امت اسلامی گواه این است که حدیث دومین منبع اولیه دین و تصویر کاملی از نظام جمعی اسلام است. نادیده گرفتن آن می‌تواند باعث ضربه به دین شود (صابر و سهیل عمر، ۲۰۰۸م: ۷۷). اقبال در ادامه بر اهمیت احادیث در شریعت تأکید کرده و می‌گوید: «اگر احادیث را به طور عمیق‌تر مطالعه کنیم و با درک روحی که پیامبر اکرم (ص) در تفسیر قرآن به کار برده‌اند، از آن‌ها استفاده کنیم، درک ارزش حیاتی قوانین قرآن آسان‌تر خواهد شد. این درک عمیق از این قوانین است که به ما این امکان را می‌دهد که منابع فقهی خود را باز تفسیر و به روز رسانی کنیم (اقبال لاهوری، ۱۹۵۸م: ۲۶۷-۲۶۸).

۳-۳. اجماع

سومین منبع اصلی فقه اسلامی اجماع است. علامه اقبال از این که اجماع به رغم اهمیتش به عنوان منبعی کلیدی در قانون‌گذاری اسلامی نتوانسته به شکل علمی و منظم درآید،

ابراز تأسف کرده است. او معتقد است که در اوایل تاریخ اسلام، حکومت‌های مطلقه، اجماع را تهدیدی برای منافع سیاسی خود می‌دانستند. اقبال می‌نویسد: «مزیت خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس در این بود که اجتهاد فردی را حفظ کردند و به جای ایجاد مجلس دائمی، اجتهاد را به مجتهدان فردی واگذار کردند. با این حال، علامه اقبال خرسند بود که در آن روزگار در کشورهای اسلامی مجالس قانون‌گذاری و دموکراسی در حال ترویج بودند و این امر فضای بهتری را برای اجماع فراهم کرده است. جماعت بر این اصل استوار است که همه موارد غیر ضرور باید از بین برود و فقط عبادت به خدا و رسول و دین او باقی بماند و پس از آن اگر ایمانی باشد تابع این عبادت اصلی باشد نه مخالف آن» (حیات‌خان غوری، ۱۹۸۱م: ۱۸۷). اقبال در خصوص شکل احتمالی اجماع در عصر حاضر اظهار می‌کند: «نمایندگان مذاهب اربعه که حق اجتهاد فردی دارند، این حق را به مجالس قانون‌گذاری واگذار می‌کنند. از آنجا که مسلمانان به فرقه‌های مختلف تقسیم شده‌اند، این نوع اجماع در حال حاضر ممکن است. علاوه بر این، افرادی که تخصص دینی ندارند می‌توانند در این امر مشارکت کنند. این یکی از راه‌هایی است که می‌توانیم روح زندگی را که در نظام‌های فقهی ما خوابیده است، دوباره بیدار کنیم. علامه اقبال به تجربه ترک‌ها در دوران معاصر اشاره می‌کند که منصب اجتهاد را به مجلس قانون‌گذاری منتخب سپرده‌اند. او این حرکت را ستایش می‌کند، اما نگران است که ممکن است اعضای این مجلس‌ها از اصول و قوانین اسلامی بی‌اطلاع باشند». در این راستا، او بیان می‌کند: «این مجالس ممکن است در تفسیر شریعت دچار اشتباهات جدی شوند. چگونه می‌توان از این اشتباهات جلوگیری کرد یا حداقل آن‌ها را کاهش داد؟ اقبال برای حل این مشکل، پیشنهاد می‌کند که هیأت مشورتی از علما تشکیل شود تا مجلس را راهنمایی

کند». او می‌گوید: «علما باید به عنوان یک مؤلفه مؤثر در مجالس قانون‌گذاری وارد شوند، اما آن‌ها باید با اجازه دادن به بحث آزاد و بررسی دقیق مسائل قانونی، این مجالس را هدایت کنند. به علاوه، اصلاح تمامی اشتباهات در تفسیر شریعت اسلام نیازمند اصلاح روش آموزش فقه در کشورهای اسلامی است. برنامه درسی فقه باید توسعه یابد و فقه مدرن باید با دقت و تأمل بیشتر مورد مطالعه قرار گیرد» (اقبال لاهوری، ۱۹۵۸م: ۲۶۸-۲۷۰).

۳-۴. قیاس

اقبال لاهوری چهارمین منبع اجتهاد را قیاس می‌داند. قیاس در قانون‌گذاری اسلامی به معنای استدلال براساس شباهت‌ها است. به این صورت که وقتی حکم مشخصی در قرآن، حدیث یا اجماع وجود نداشته باشد، از شباهت‌های بین مسائل مختلف برای استنباط حکم استفاده می‌شود. اقبال سه نوع استنباط را ذکر می‌کند:

۱- استنباط حکم جدید از حکمی که در قرآن آمده

است.

۲- استنباط حکم از حدیث.

۳- استنباط حکم از اجماع.

اقبال معتقد است که قیاس فقط زمانی معتبر است که قرآن، سنت پیامبر (ص) و اجماع نتوانند راه حل مناسبی بدهند. او می‌گوید اگر قیاس به درستی فهمیده شود، می‌تواند همانند اجتهاد باشد. از این رو باید در استفاده از قیاس آزادی کامل در چارچوب متون قرآنی وجود داشته باشد. این اصل حقوقی در طول تاریخ از سوی فقها پذیرفته شده است. علامه اقبال زندگی را به یک جریان متحرک و خلاقانه تشبیه می‌کند که همیشه در حال تغییر و تکامل است. به همین دلیل، سیستم حقوقی باید به طور مداوم بازنگری شود. اقبال تأکید می‌کند که زندگی مانند درختی است که از یک دانه رشد می‌کند و نشان‌دهنده قدرت تغییر و رشد است. به همین ترتیب،

سیستم حقوقی باید همگام با تغییرات زندگی تکامل یابد (مسعود، ۱۹۹۵م: ۲۳۲-۲۳۶). اقبال معتقد است برای سازگاری با تغییرات عصر مدرن، باید حس اجتهاد را تقویت کرد. او در خطبه «اجتهاد فی اسلام» می‌گوید کشورهای اسلامی باید اجتهاد را در برابر چالش‌های جدید زمانه به کار بگیرند. این کار نه تنها کمک می‌کند تا مسلمانان خود را با شرایط جدید تطبیق دهند، بلکه می‌تواند جایگاه ویژه‌ای برای آن‌ها در میان کشورهای پیشرفته ایجاد کند (مسعود، ۱۹۹۵م: ۲۳۶).

۴. علامه اقبال و پیوند با دیگر مبانی دینی

اقبال لاهوری خدا را به عنوان سرچشمه قدرت، خلاقیت و حرکت در هستی معرفی کرده و بر ارتباط عاشقانه و پویای انسان با خدا تأکید دارد. او احیای دینی را لازمه بیداری مسلمانان می‌داند و در اشعارش از اهل بیت^(ع) به عنوان نمادهای عرفان، شجاعت و عدالت یاد کرده است.

۴-۱. تجدید دینی

محمد اقبال لاهوری در لندیشه‌های خود به بازسازی و احیای دینی تأکید می‌کند و این مفاهیم را به طور جدی در ارتباط با تحول فردی و اجتماعی مطرح می‌سازد. از نظر او، مسلمانان به دلیل وابستگی به تفکرات و نظام‌های فکری غربی و تقلید از گذشته، در وضعیت رکود و انحطاط قرار گرفته‌اند. بنابراین، یکی از مهم‌ترین اهداف او احیای دین اسلام به صورت پویا و متناسب با نیازهای زمانه است. اقبال بر این باور است که برای احیای دینی، مسلمانان باید از دو مسیر عبور کنند: اول، باید خود را از بند تقلید و انفعال رها کنند و به اجتهاد خلاق و مبتنی بر عقل و تجربه دست یابند. او تأکید کرده است دینی که در آن عقل و تجربه در کنار شهود قرار گیرد، می‌تواند به جامعه‌ای پویا و پیشرفته منجر شود.

دوم، اقبال بر این عقیده است که اسلام تنها یک مجموعه از آموزه‌های دینی نیست، بلکه یک سبک زندگی است که می‌تواند تمامی جنبه‌های زندگی فردی و اجتماعی را تغییر دهد. او معتقد است که بازسازی دینی به معنای بازگشت به آموزه‌های اصلی اسلام است که در آن عمل و کردار اهمیت دارند. مسلمانان باید از تصوف و تفکرات غیراسلامی که به سستی و رکود منجر می‌شود، دوری کنند و به جای آن به فعالیت‌های سازنده و عملی روی آورند (شریف کنجاهی، ۱۹۹۲م: ۱۴۹-۱۵۲).

با توجه به ایده اساسی اسلام که هیچ وحی دیگری نمی‌تواند برای انسان الزام‌آور باشد، به نظر اقبال مسلمین باید از نظر معنوی یکی از رهایی یافته‌ترین مردم روی زمین باشند. مسلمانان اولیه که از بردگی معنوی آسیای پیش از اسلام بیرون آمده بودند، در موقعیتی نبودند که به اهمیت واقعی این ایده اساسی پی ببرند، مسلمان امروز قدر مقام خود را باید بدانند، زندگی اجتماعی خود را در پرتو اصول ناب اسلامی بازسازی کند و از هدف اسلام که تا آن زمان آشکار شده بود، آن دموکراسی معنوی را که هدف غایی اسلام است، تکامل بخشد. این پیش‌بینی درباره آینده ظاهراً مبتنی بر همان دیدگاه است که مسلمان بایستی شکلی با بدن شیر و سر یک انسان عمل نماید (Shafique, 2007: 13). در نهایت، اقبال به بازسازی دین به عنوان یک فرآیند اجتماعی و تمدنی نگاه کرده است. او تأکید دارد که برای پیشرفت و تحول، مسلمانان باید دولت و تمدن اسلامی را براساس اصول دینی و اخلاقی بنا کنند. به عقیده او، یک دولت اسلامی مستقل می‌تواند به مسلمانان کمک کند تا هویت فرهنگی و دینی خود را به طور کامل احیا کنند و از سلطه تفکرات بیگانه خارج شوند. از نظر اقبال، احیای دینی نه تنها نیازمند بازگشت به آموزه‌های اصیل اسلام است، بلکه باید به

صورت خلاقانه و پویا با توجه به تحولات زمانه، فرد و جامعه را به سوی تکامل و پیشرفت هدایت کند.

۲-۴. تصوف

علامه محمد اقبال لاهوری دیدگاه انتقادی و اصلاحی نسبت به تصوف داشت. او تصوف را به دو نوع مثبت و منفی تقسیم می‌کرد. از نظر او، تصوف منفی که انسان را به زهد افراطی و کناره‌گیری از جامعه دعوت می‌کند، باعث رکود و ضعف در جوامع اسلامی می‌شود. این دیدگاه برخلاف روح پویای اسلام است که انسان را به عمل و تلاش دعوت می‌کند. اما تصوفی که به عشق الهی، خودشناسی و رشد فردی و اجتماعی تاکید دارد، از نظر اقبال ارزشمند است. او معتقد بود که تصوف باید به انسان کمک کند تا قدرت، خلاقیت و پیشرفت را تجربه کند. این دیدگاه در مفهوم خودی اقبال متجلی می‌شود. او باور داشت که خودی یعنی شناخت و پرورش استعدادهای درونی انسان که می‌تواند به پیشرفت جوامع اسلامی کمک کند. به همین دلیل، اقبال خواستار تصوفی بود که تحرک و تحول ایجاد کند و انسان را از انفعال و تسلیم در برابر سرنوشت برهاند (شریف بقا، ۲۰۰۴م: ۲۳-۲۰۶).

اقبال با اینکه از ارزش‌های اخلاقی و عملی تصوف حمایت می‌کرد، از برخی جنبه‌های فلسفی آن مانند نظریه وحدت وجود انتقاد داشت. او معتقد بود که این نظریه انسان را به پذیرش تقدیر و انفعال می‌کشاند، در حالی که اسلام به حرکت، پویایی و عمل دعوت می‌کند. به باور اقبال، شناخت خدا از طریق شناخت خود ممکن است. توجه او به حدیث «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» (هر کس خود را بشناسد، خدا را نیز خواهد شناخت) در ارائه و طرح نظریه خودی مؤثر بود که بر این اساس انسان باید ابتدا هویت و توانایی‌های خود را بشناسد و در مسیر رشد و پیشرفت گام بردارد. ذهن صوفی هر چقدر که گسترده و بارور باشد،

اندیشه در تجربه صوفیانه محدود است و تحلیل آن ممکن نیست. در تجارب صوفیه، تمام واقعیت وجود دارد، همه حقایق در یکدیگر جذب می‌شوند و چنان وحدتی پدید می‌آید که ظاهر و باطن آن را نمی‌توان شناخت. از نظر اقبال دین تنها نام اندیشه، احساس یا عمل نیست، بلکه نام بیان کل انسان است (شکیل الرحمان، ۱۹۸۰م: ۱۶۸). اقبال معتقد بود که تصوف نباید انسان را به گوشه‌نشینی و دوری از جامعه بکشاند. او اعتقاد داشت که برخی گرایش‌های تصوف تحت تأثیر فلسفه‌های هندی و یونانی مسلمانان را از پیشرفت بازداشته است. به همین دلیل، او بر ضرورت احیای روح عمل‌گرایی و پویایی در تفکر اسلامی تأکید می‌کرد. اقبال در عین احترام به بزرگان صوفیه که به شریعت اسلامی پایبند بودند، از کسانی که آموزه‌های غیراسلامی را به تصوف وارد کرده‌اند، انتقاد می‌کرد. او اسلام را دینی کامل و بی‌نیاز از آموزه‌های بیگانه می‌دانست و خواستار بازگشت به اسلام ناب همراه با عمل و خودآگاهی بود (نورالدین، ۱۹۵۹م: ۲۳۰). می‌توان گفت که اقبال مخالف ذات تصوف نبود، بلکه مخالف تصوف‌هایی بود که تحت تأثیر اندیشه‌های بیگانه قرار گرفته بودند. او تأثیرات ودانتای هندی و فلسفه‌های یونانی در تصوف را موجب تحریف اصول اسلامی می‌دانست. از دیدگاه اقبال، تصوف باید در چارچوب شریعت اسلامی باقی بماند و از درآمیختن با عناصر غیراسلامی خودداری کند. اقبال تصوف را به عنوان یک مسیر اخلاقی و روحانی می‌دید که می‌تواند به تحقق اسلام واقعی و فطرت انسانی کمک کند. برای او، تصوف چیزی فراتر از یک فلسفه بود؛ یک تجربه عملی و قلبی بود که باید در درون انسان رشد کند.

۳-۴. نگاه به جایگاه خداوند

مفهوم اقبال از خدا در سه دوره رشد فکری تغییر کرده است. در دوره اول (۱۹۰۱-۱۹۰۸م) اقبال دیدگاه افلاطونی

نسبت به خدا داشته است. خدا به عنوان زیبایی ابدی و جهان مادی به عنوان تجلی‌هایی از این زیبایی دیده می‌شده است. او خدا را مشابه یک ایده ابدی می‌دیده که در اشیاء و مظاهر مختلف جهان آشکار می‌شود. در دوره دوم (۱۹۰۸-۱۹۲۰م) او تحت تأثیر فلاسفه غربی مانند جان مک‌تاگارت و جیمز وارد و جلال‌الدین رومی مولانا قرار گرفت. اقبال از یک دیدگاه پانته‌ایستی (که همه چیز خدا است) به سمت یک دیدگاه خداباوری شخصی‌تر حرکت کرد. در این مرحله، اقبال به این نتیجه رسید که خدا نه فقط زیبایی ابدی، بلکه اراده و خلاقیت بی‌پایانی است که انسان باید به آن نزدیک شود. در دوره سوم (۱۹۲۰-۱۹۳۸م) اقبال تفکر فلسفی خود را به اوج رساند. او خدا را به عنوان یک «من نهایی» (نفس غایی) می‌شناخت که خلاقیت، علم، قدرت مطلق و ابدیت را در خود دارد. او تأکید کرد که خدا از لحاظ معنوی بی‌نهایت است؛ اما نه به معنی بی‌نهایت فضایی، بلکه به معنای بی‌پایانی خلاقیت و قدرت. در این دوره، اقبال نماز و دعا را به عنوان راهی برای اتصال به خدا و نیل به رشد معنوی انسان معرفی کرده است.

به نظر می‌آید اقبال از یک دیدگاه افلاطونی به خدا، به یک خداشناسی فعال و خلاق رسید که در آن خدا به عنوان نیروی پویای خلاق و انسانی باید در زندگی فردی و اجتماعی انسان نمایان شود (Sumra khan, 2017: 43-46). اقبال دیدگاهی پویا و خلاق از خدا ارائه داده که با تفسیرهای ایستا و غیرشخصی متفاوت است. او با نگاه فلاسفه یونان که خدا را موجودی منفعل و غیرپویا می‌دانست، مخالف بود و این باور را داشت که خدا نه یک علت بی‌تحرك، بلکه موجودی زنده، آگاه و در حال آفرینش است. اقبال خداوند را نه تنها خالق هستی بلکه برای انسان و کل هستی لازم دانسته است. خداوند خالق انسان و جهان هستی است و انسان مخلوق است و جایگاه واقعی انسان مقام عبودیت است. خداوند به

مشابه جمال ابدی که واقعیت غایی و مطلق، ذات مطلق و فداکار است (بی‌نام، ۲۰۱۷م: ۵-۷).

- تو می‌گویی که من هستم خدا نیست

- جهان آب و گل را انتها نیست

- هنوز این راز بر من ناگشود است

- که چشمم آنچه بیند هست یا نیست (اقبال

لاهوری، بی‌تا: ۱۵۱).

اقبال معتقد بود که خلقت همچنان ادامه دارد و در هر لحظه، هستی در حال گسترش است. برخلاف دیدگاه‌هایی که خدا را نیرویی ثابت و تغییرناپذیر می‌دانند، او بر پویایی و خلاقیت خدا تأکید داشت. در این دیدگاه، خداوند فقط یک ناظر نیست، بلکه فعالانه در جهان حضور دارد. این نگرش باعث می‌شود که رابطه انسان با خدا نیز شکل جدیدی پیدا کند؛ ارتباطی که در دعا به اوج خود می‌رسد. دعا از نظر اقبال فقط یک درخواست منفعلانه نیست، بلکه راهی برای ارتباط مستقیم با خدا و مشارکت در حقیقت الهی است. او تحت تأثیر ویلیام جیمز، دعا را بخش طبیعی از آگاهی انسان می‌دانست. از نظر او، دعا دو نوع دارد: یکی دعا‌های عرفانی که بیشتر بر شناخت و درک خدا تمرکز دارند و دیگری دعا‌های نبوی که خلاقانه و فعالانه هستند و باعث تغییر در زندگی فرد و جامعه می‌شوند. در بالاترین سطح این ارتباط، انسان می‌تواند امکان‌های جدید را درک کند و حتی از خداوند اراده‌ای نو بخواهد. در لندیشه اقبال، خدا مفهومی انتزاعی یا نیرویی دور از دسترس نیست، بلکه شخصیتی زنده و آگاه است که در زندگی انسان تأثیر مستقیم دارد. این نگاه با فلسفه نیچه تفاوت اساسی دارد. نیچه جهان را حاصل نیروهای کور طبیعی می‌دانست و اراده به قدرت را اصل بنیادین زندگی معرفی می‌کرد؛ اما اقبال معتقد بود که قدرت واقعی تنها در ارتباط با حقیقت الهی معنا پیدا می‌کند. از نظر او، انسان نه با سلطه‌جویی، بلکه با تقویت شخصیت خود

در مسیر الهی به کمال می‌رسد (Sumra, 2017: 49-50). اقبال درباره مفهوم زمان و جاودانگی دیدگاهی متفاوت با نیچه داشت. نیچه با نظریه عود ابدی معتقد بود جهان در چرخه‌های بی‌پایان تکرار می‌شود، اما اقبال این دیدگاه را محدودکننده می‌داند. او زمان را خطی و خلاق می‌دید، یعنی انسان می‌تواند مسیر جدیدی خلق کند و با ارتباط با خدا به جاودانگی برسد. در نهایت، اقبال برخلاف نیچه که انسان برتر را موجودی بر پایه قدرت فیزیکی می‌دانست، معتقد بود که انسان کامل ترکیبی از نیروهای مادی و معنوی است. از نگاه او، خدا نه یک هدف دور دست، بلکه حقیقتی زنده است که انسان می‌تواند با او تعامل داشته باشد و در خلایق او سهیم شود.

۴-۴. شیطان در دیدگاه اقبال

علامه اقبال لاهوری نگاهی چند لایه به شیطان دارد. او ابلیس را صرفاً موجودی شرور نمی‌داند، بلکه او را نماد عقل خودبنیاد، غرور و نیرویی می‌بیند که انسان را به چالش می‌کشد و به رشد و آگاهی او کمک می‌کند. در جاودانم، ابلیس به عنوان یکتاپرستی معرفی می‌شود که به جای پذیرش عشق الهی، سوز و گداز فراق را برمی‌گزیند. این نگاه به اندیشه‌های حلاج و روزبهان بقلی نزدیک است. ابلیس همچنین نماد حسد و غرور است؛ او نمی‌تواند مقام بالاتر آدم را بپذیرد و به همین دلیل سقوط می‌کند. او عقل بی‌عشق است و همین امر او را از حقیقت باز می‌دارد. در عین حال، شیطان همان نیرویی است که انسان را از بهشت بیرون می‌راند و به زندگی پرچالش زمینی هدایت می‌کند. از این نظر، او نیرویی تکاپوساز است که انسان را از رکود بیرون می‌آورد.

با این حال، شیطان در اندیشه اقبال دو چهره دارد: از یک‌سو، او می‌تواند انسان را به آگاهی برساند، اما از سوی دیگر، نماد غرور و عقل سرد و بی‌روح است. او تجسم

سیاستمداران فریبکار و رهبرانی است که مردم را از حقیقت دور می‌کنند. از نگاه علامه اقبال، شیطان دشمن خدا نیست، بلکه دشمن بشر است؛ نیرویی که انسان باید بر آن غلبه کند تا به کمال برسد (Schimmel, 1979: 1-4).

۵-۴. قرآن و نماز از نظر اقبال

قرآن کریم، عناصر اصلی شخصیت علامه اقبال را شکل داده است. تأثیر عمیق این کتاب آسمانی بر زندگی او را می‌توان در این بیت مشاهده کرد:

- گر تو می‌خواهی مسلمان زیستن

- نیست ممکن جز به قرآن زیستن (اقبال لاهوری،

بی‌تا: ۱۴۸).

اقبال در دوران دبیرستان هر روز پس از نماز صبح به تلاوت قرآن می‌پرداخت. پدرش که پس از نماز از مسجد بازمی‌گشت، او را در حال تلاوت می‌دید. پدرش به وی توصیه می‌کرد تا زمانی که احساس نکنی قرآن همان‌گونه که بر قلب مبارک پیامبر (ص) نازل شد، بر قلب تو نیز نازل می‌شود، از تلاوت آن لذت نخواهی برد. اقبال همیشه با دقت به معانی قرآن توجه می‌کرد. هنگام تلاوت، بر روی هر کلمه تأمل می‌نمود و حتی در نماز، وقتی آیات را با صدای بلند می‌خواند، چنان متأثر می‌شد که اشک از چشمانش جاری می‌گردید. صدای نافذ و دلنشین او، شنوندگان را عمیقاً تحت تأثیر قرار می‌داد. او از اینکه امت اسلامی از این نعمت الهی بهره کافی نمی‌برد، اندوهگین بود. اقامه نماز صبح و تلاوت قرآن روال روزمره زندگی‌اش بود. صدایش به قدری شیرین بود که با گوش دادن به قرآن از زبانش دل‌های سنگی آب می‌شد (مصطفی‌خان، ۱۹۷۷م: ۹-۱۱). به دوستانش سفارش می‌کرد که قرآن را با این نگاه بخوانند که رابطه تو با خدا چیست؟ و جایگاه تو در این جهان کجاست؟ او تأکید داشت که هدف اصلی نزول قرآن، ایجاد ارتباط قلبی میان انسان و خداوند است، تا انسان از طریق این ارتباط، با

مشیت الهی هماهنگ شود. علامه اقبال به طور عمیق با قرآن پیوند داشت و اندیشه‌های او از آموزه‌های قرآنی سرچشمه می‌گرفت. اشعار او، بازتابی شاعرانه از مفاهیم قرآنی است (احمد، ۱۹۵۵م: ۱۴-۲۰). اقبال بر این مهم باور داشت که قرآن کریم بهترین آینه برای بهبود ظاهر و باطن زندگی انسان است؛ اگر واقعاً آن را جدی بگیریم و قرآن را که مایه هدایت کامل ما است، پیش روی خود قرار دهیم، دنیا و آخرت ما رستگار می‌شود. اقبال دارای هماهنگی آرمانی از شور و اندیشه است و هیچ گوشه‌ای از قلب و بینش او وجود ندارد که با نور ایمان و یقین قرآنی منور نباشد و با معارف اسلامی نقش نبندد.

از نظر اقبال تقسیم روح و بدن کاملاً بر خلاف آموزه قرآنی است و نتیجه آموزه‌های غلط ادیان و فلسفه قدیمی است. از نظر قرآن، انسان فردی است دارای خواص روحی و جسمی، اما روح و جسم دو چیز جدا از هم نیستند (مصطفی خان، ۱۹۷۷م: ۲۷). علامه اقبال قرآن کریم را راهنمای اصلی موفقیت بشر می‌داند و معتقد است که این کتاب الهی، قانون اساسی زندگی انسان‌ها است. به باور او، خداوند این قانون را از طریق حضرت محمد (ص) به انسان‌ها ابلاغ کرده و سیره پیامبر را ضامن سعادت حقیقی معرفی نموده است. اقبال تأکید کرده است که برای درک واقعی قرآن، باید آن را از صاحب قرآن، یعنی پیامبر اسلام (ص) آموخت و زندگی ایشان را الگوی موفقیت دانست. اقبال قرآن را عامل اصلی عزت و شکوه مسلمانان دانسته و معتقد است این کتاب مقدس، آن‌ها را در سراسر جهان به عظمت رسانده است. قرآن، مسلمان را از دلبستگی‌های دنیوی رها می‌کند و همین ویژگی، او را بر هستی مسلط می‌سازد. از نگاه اقبال، تنها راه رسیدن به سعادت، پیروی از قرآن و سیره پیامبر (ص) است. اقبال معجزه قرآن را درک کرده و معتقد بود مسلمین باید اعجاز قرآن را برای بشریت که از هدایت دور شده‌اند دوباره

بشناسند و این حقیقت ناشی از دلبستگی ناگستنی اقبال به کلام الهی بود (احمد، ۱۹۵۵م: ۴۶-۴۸). اقبال لاهوری نماز را فقط یک وظیفه دینی نمی‌دانست، بلکه آن را راهی برای نزدیک شدن واقعی و عاشقانه به خدا می‌دید. از نگاه او، نماز فقط خواندن چند رکعت و ادای حرکات ظاهری نیست، بلکه یک ارتباط عمیق قلبی با خداوند است.

- چه پرسى از نماز عاشقانه

- رکوعش چون سجودش محرمانه (اقبال لاهوری، بی‌تا: ۲۸۲).

اقبال معتقد بود که نماز عاشقانه، حالتی شخصی و درونی دارد. کسی که با عشق نماز می‌خواند، در رکوع و سجودش رازی میان خود و خدا احساس می‌کند، چیزی که با کلمات توضیح دادنی نیست.

- تب و تاب یکی الله اکبر

- نگنجد در نماز پنجگانه (اقبال لاهوری، بی‌تا: ۲۸۲).

این یعنی کسی که با عشق خدا را صدا می‌زند، محدود به نمازهای پنج‌گانه روزانه نیست. عشق به خدا باعث می‌شود انسان هر لحظه و هر کجا، حس ارتباط با او را همراه داشته باشد. به عبارت دیگر، نماز واقعی فقط یک وظیفه شرعی نیست، بلکه یک حالت روحی است که فراتر از زمان و مکان می‌رود و همیشه در زندگی جریان دارد.

۴-۶. اهل بیت^(ع) در نگاه علامه اقبال لاهوری

محمد اقبال لاهوری، شاعر و متفکر بزرگ اسلامی، در نوشته‌ها و سخنرانی‌های خود تلاش می‌کرد بزرگان اسلام را از دل تاریخ بیرون بکشد و آن‌ها را به عنوان الگوهایی عملی برای مسلمانان معرفی کند. او معتقد بود که برای پیشرفت و احیای تمدن اسلامی، مسلمانان باید به اصول اساسی اسلام، یعنی قرآن، سنت پیامبر (ص) و سیره اهل بیت (ع)

بازگردند. اقبال به اهل بیت^(ع) علاقه و توجه ویژه‌ای داشت و آن‌ها را الگوهای جاودان برای هدایت جامعه می‌دانست. از نظر او، پیامبر اسلام^(ص) نماد مهر و محبت بود. هنگامی که او یا یکی از افراد حاضر در محفلش نام پیامبر اسلام^(ص) را می‌برد، چهره‌اش روشن و گلگون می‌شد و تحت تأثیر احساسات شدید عاشقانه قرار می‌گرفت. اگر کسی به حضرت محمد^(ص) اشاره می‌کرد و کلمات خضوع و احترام را در مورد ایشان نمی‌گفت، اقبال به شدت ناراحت و متأثر می‌شد؛ به ویژه اگر این رفتار از سوی نوجوانان مسلمان انجام می‌گرفت (رادفر، ۱۳۶۵: ۱۹). در اسرار خودی، اقبال به ستایش از رسول‌الله می‌گوید:

- دل ز عشق او توانا می‌شود

- خاک همدوش ثریا می‌شود

- آمد اندر وجد و بر افلاک شد

- خاک نجد از فیض او چالا کش شد (اقبال

لاهوری، بی‌تا: ۶۰).

اقبال تمایل داشت مبنی بر اینکه زندگی مقدس پیامبر اکرم^(ص) را شمع هدایت همه عالم نموده و آن را مایه موفقیت انسان‌ها قرار بدهد. او مشتاق بود پیامبر را به تمام دنیا معرفی کند (عبدالرشید، ۱۹۸۳م: ۸). از دیدگاه اقبال، امام علی^(ع) الگوی انسان کامل و آگاه بود. علامه اقبال در آثار خود به تکرار از القاب حضرت علی^(ع) همچون مرتضی، مشکل‌گشا، شیر خدا، اسدالله، فاتح خیبر، حیدر، باب مدینه نبی، کرار و دیگر عناوین استفاده می‌کند. در اسرار خودی، او برای نخستین بار رازهای این القاب را به طور خاص در ادبیات اسلامی وارد ساخته است. اقبال حضرت علی^(ع) را به عنوان نخستین مرد شهید و کامل‌ترین نماد ایمان معرفی کرده است:

- مسلم اول شه مردان علی

- عشق را سرمایه ایمان علی

- از ولای دودمانش زنده‌ام

- در جهان مثل گوهر تابنده‌ام (اقبال لاهوری، بی‌تا:

۱۲۹).

از دیدگاه علامه اقبال، حضرت فاطمه^(س) نمونه یک زن کامل و با فضیلت بود. او ایشان را سرور زنان مسلمان جهان معرفی کرده است. در اشعار خود، حضرت زهرا^(س) را اسوه‌ای کامل برای زنان مسلمان دانسته و نسبت به ایشان ارادت ویژه‌ای دارد.

- از سه نسبت حضرت زهرا عزیز

- نور چشم رحمة العالمین (اقبال لاهوری، بی‌تا:

۲۶۸).

اقبال لاهوری به امام حسن^(ع) نیز ارادت خاصی داشت. مخصوصاً که ایشان برای مصلحت و حفظ جان مسلمانان ارزش قائل شد و دست از قدرت برداشت و در این خصوص معتقد بود وقتی امام حسن^(ع) متوجه شد که خونریزی‌های متقابل بین مسلمانان روز به روز بیشتر می‌شود، منصب خلافت را ترک کرد و به نوعی جان خویش را در چنین شرایطی در خطر بعدی قرار داد (زیدی الوسطی سیوحروری، ۱۹۹۰م: ۱۹۳). اما در میان اهل بیت^(ع) امام حسین^(ع) جایگاه ویژه‌ای در اندیشه اقبال داشت. او امام حسین^(ع) را قهرمان آزادی و عدالت می‌دانست که با قیام خود در برابر ظلم ایستاد و مسیر حق‌طلبی را برای همیشه روشن کرد (حکیمی، ۱۳۸۰: ۱۱۱-۱۰۳). اقبال معتقد بود که عاشورا فقط یک واقعه تاریخی نیست که به سوگواری محدود شود، بلکه یک مکتب فکری و عرفانی است که پیام بیداری و حرکت را به انسان‌ها منتقل می‌کند. او قیام امام حسین^(ع) را نه تنها یک مبارزه سیاسی، بلکه سلوکی عرفانی می‌دانست که در آن، امام حسین^(ع) به عنوان یک رهبر معنوی، راه مقاومت در برابر ظلم را به بشریت آموخت. اقبال بر این باور بود که مسلمانان باید از سیره اهل بیت^(ع) الهام بگیرند تا بتوانند مشکلات

خود را حل کنند و در برابر ظلم و استبداد ایستادگی کنند. به نظر او، اهل بیت^(ع) فقط شخصیت‌های تاریخی نیستند، بلکه راهبران فکری و معنوی‌اند که پیروی از آن‌ها می‌تواند موجب پیشرفت جامعه اسلامی شود. از نظر اقبال مؤمن دوستدار خدا و رسول و اهل بیتش است. نشستن و راه رفتن و مردن و زندگی او همه براساس رضای خدا و رسول خدا و اهل بیتش است و مسلمان در این راه از مرگ نمی‌ترسد، بلکه دوست ندارد که از صاحب واقعی جدا شود. مرگ مایه رحمت مؤمن است. به همین دلیل است که برای او تقرب به اهل بیت شیرین و مورد علاقه است؛ چرا که ایشان بر حق و بر مدار حقیقت بودند و حق مستقل و فارغ از مقتضیات زمان است، در حالی که باطل مقید زمان و بنده زمان است (زیدی الوسطی سیوحروری، ۱۹۹۰م: ۲۳۱-۲۳۳). اقبال لاهوری اهل بیت^(ع) را نمادهایی از عدالت، آگاهی و مقاومت در برابر ظلم می‌داند. او اعتقاد داشت که مسلمانان باید سیره آن‌ها را الگوی خود قرار داده و بدان وفادار بمانند تا بتوانند به استقلال، پیشرفت و عزت دست یابند.

۷. نتیجه‌گیری

اندیشه اقبال لاهوری درباره حدیث و اجتهاد، بازتابی از رویکردی نوین به دین در مواجهه با چالش‌های معاصر است. اقبال با تأکید بر پویایی اسلام، حدیث را نه به عنوان مجموعه‌ای ثابت، بلکه به مثابه منبعی زنده و قابل تفسیر می‌داند که در کنار قرآن، پایه‌های شریعت را شکل می‌دهد. او اجتهاد را ابزاری ضروری برای انطباق آموزه‌های دینی با تحولات اجتماعی و سیاسی معرفی کرد و توقف آن را عامل رکود و ایستایی دین دانست. از نگاه او، اسلام دینی است که ذاتاً با تغییر و تکامل هماهنگ است؛ اصول ثابتی دارد، اما این ثبات به معنای نفی تحول نیست، بلکه بستری برای سازگاری با مقتضیات زمان است. اقبال با تفکیک میان

احادیث ناظر به شرایط خاص تاریخی و احادیث حاوی اصول کلی، معیاری روشن برای تطبیق حدیث با نیازهای معاصر ارائه داده است. او با استناد به حدیث معاذ بن جبل، بر لزوم اجتهاد در فقدان نص صریح تأکید ورزیده و روح سنت پیامبر^(ص) را مبتنی بر عقلانیت و انعطاف می‌داند. چهار منبع اجتهاد از دیدگاه او قرآن، حدیث، اجماع و قیاس بود که در تعاملی پویا، امکان باز تفسیر قوانین اسلامی را فراهم می‌کنند. قرآن به عنوان منبع اصلی، اصول کلی را ارائه می‌دهد، حدیث به تفسیر عملی این اصول می‌پردازد، اجماع سازوکاری برای همگرایی فکری است و قیاس ابزاری برای استنباط حکم در مسائل نوپدید است.

اقبال با نقد تصوف منفعل و تأکید بر تصوف عمل‌گرا، خواستار احیای روح پویایی در تفکر اسلامی است. او خدا را نیروی خلاق و زنده دانسته که انسان را به مشارکت در آفرینش دعوت می‌کند. این نگاه، رابطه انسان با خدا را فراتر از عبادتی ظاهری، به ارتباطی عاشقانه و تأثیرگذار ارتقا می‌دهد. همچنین، اقبال اهل بیت^(ع) را نمادهای عدالت و مقاومت می‌شناسد و عاشورا را نه صرفاً واقعه‌ای تاریخی، بلکه مکتبی برای بیداری و مبارزه با ظلم دانسته است. چالش اصلی در اندیشه اقبال، حفظ تعادل میان ثبات اصول دینی و ضرورت تحول است. او با پیشنهاد تشکیل مجالس قانون‌گذاری مشورتی - متشکل از علما و متخصصان - تلاش کرده تا اجتهاد را از انحصار فردی خارج و به فرآیندی جمعی تبدیل کند. این رویکرد، هم از تقلید کورکورانه از گذشته جلوگیری می‌کند و هم از انحرافات ناشی از بی‌اطلاعی از اصول اسلامی می‌پرهیزد. علامه اقبال لاهوری احیای دینی را در گرو بازگشت به قرآن، سنت پیامبر^(ص) و سیره اهل بیت^(ع) می‌داند، اما این بازگشت را نه تقلیدی، بلکه مبتنی بر اجتهادی خلاق و عقلانی تفسیر کرده است. اندیشه او مبنا ای است برای خروج جوامع اسلامی از رکود و رسیدن به

جایگاهی پیشرفته در جهان معاصر، جایگاهی که در آن دین نه مانع، بلکه محرک پیشرفت است.

کتابنامه

- احمد، پرویز، اقبال و قرآن، لاهور: مؤسسه تحقیقات اسلامی، ۱۳۳۴.

- اخلاقی، محمدحسن، «بیداری اسلامی در اشعار محمد اقبال لاهوری»، نشریه سخن جامعه، ش ۲، صص ۷۰-۹۵، ۱۳۹۰.

- اقبال لاهوری، محمد، اسرار خودی، تهران: پیام آزادی، بی‌تا.

- اقبال لاهوری، محمد، تجدید بنای فکر دینی در اسلام، ترجمه احمد آرام، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۸.

- اقبال لاهوری، محمد، تشکیل الهیات نوین اسلامی، لاهور: بزم اقبال، ۱۹۵۸م.

- خدا در اندیشه اقبال، قم: مؤسسه آموزش و پژوهش اسلامی، ۲۰۱۷م.

- پورحسن، قاسم و مؤگان خلیلی، «اسلام، مدرنیته و تجربه دینی: با رویکرد به مفهوم تجربه دینی از نگاه محمد اقبال لاهوری»، نشریه اندیشه دینی، ش ۵۲، صص ۳۱-۴۸، ۱۳۹۳.

- حسن، حسرت، تحول فکری در اسلام از دیدگاه اقبال، کراچی: مرکز نشر دانشگاه کراچی، ۲۰۱۹م.

- حکیم، خلیفه عبد، فکر اسلامی در اقبال، لاهور: علمی پاکستان، ۱۹۸۸م.

- حکیمی، محمدرضا، حسین وارث آدم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۰.

- حیات خان، غوری، نظریه اجماع از دیدگاه اقبال، لاهور: مؤسسه فرهنگ اسلامی، ۱۹۸۱م.

- خلیفه عبدالحکیم، زاکتر، فکر اسلامی در اقبال، لاهور: علمی پاکستان، ۱۹۸۸م.

- خوشنرم، رضا و رضا فرامرزنسب، «جایگاه قرآن و احادیث در اشعار علامه محمد اقبال لاهوری»، فصلنامه مطالعات راهبردی علوم انسانی و اسلامی، ش ۴۴، صص ۱۱۷-۱۳۸، ۱۴۰۱.

- رادفر، محمد، سیره پیامبر در نگاه اقبال، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۶۵.

- زیدی الوسطی سیوحروری، سید سبط حسن، اهل بیت در اندیشه اقبال، لاهور: مجمع اهل بیت، ۱۹۹۰م.

- شریف، بقا، تصوف و خودی در اندیشه اقبال، تهران: مؤسسه اندیشه معاصر، ۲۰۰۴م.

- شریف، کنجاهی، احیای فکر دینی در اقبال، کراچی: علمی اسلامی، ۱۹۹۲م.

- شکیل، الرحمان، اقبال و تصوف، به تصحیح آل احمد سرور، کشمیر: دانشگاه کشمیر، ۱۹۸۰م.

- صابر، محمد و سهیل عمر، نقش حدیث در نظام فقهی اسلام، لاهور: موسسه مطالعات اسلامی، ۲۰۰۸م.

- عبدالرشید، محمد، زندگی و آثار اقبال، پشاور: مؤسسه اقبال‌شناسی، ۱۹۸۳م.

- گورایا، محمد شفیق، اجتهاد در اندیشه اقبال، لاهور: مؤسسه تحقیقات اسلامی، ۱۹۹۲م.

- مسعود، خالد، ابعاد فقهی حدیث و اجتهاد در اسلام معاصر، لاهور: دانشگاه پنجاب، ۱۹۹۵م.

- مصطفی خان، غلام، اقبال و قرآن، لاهور: اقبال آکادمی، ۱۹۷۷م.

- نورالدین، عبدالغفور، تصوف اسلامی و انتقادات اقبال، لاهور: اسلامی، ۱۹۵۹م.

- نیازی، غلام قادر، اجتهاد و حلیث در فقه اسلامی، اسلام‌آباد: دانشگاه اسلامی بین‌المللی، ۱۹۸۶م.

- Schimmel, A. Gabriel's Wing: A Study into the Religious Ideas of Sir Muhammad Iqbal, Leiden: Brill, 1979.

- Shafique, K, Iqbal, His Life and Times, Lahore: Iqbal Academy Pakistan, 2007.

- Sumra Khan, The Concept of God in the Thought of Iqbal, Islamabad: Islamic Research Institute, 2017.